

[تحلیل تطبیقی نظریات مدرن و کلاسیک قشربندی اجتماعی]

(آنتونی گیدنز، کارل مارکس، ماکس وبر)

نگارنده‌گان: علی‌الله آزاد^۱

نازیه محمدیار^۲

چکیده

مقاله حاضر، کاوشی است باهدف تحلیل تطبیقی اندیشه‌های مدرن قشربندی اجتماعی، که نماینده اصلی آن آنتونی گیدنز می‌باشد، با اندیشه‌های کلاسیک قشربندی اجتماعی از قبیل کارل مارکس و ماکس وبر، که درک آن از الزامات اساسی حوزه دانش‌پژوهی جامعه‌شناسی امروزی می‌باشد. به لحاظ روش‌شناختی نیز این بررسی مبتنی بر روش تحلیل محتوای کیفی بوده است، که ابتدا به معرفی مفهوم قشربندی اجتماعی و بررسی آرای هر یک از اندیش‌مندان فوق‌الذکر پرداخته شده؛ پس از آن اندیشه‌های آنتونی گیدنز با مارکس و وبر، به صورت مقایسه‌وی موردبررسی قرار گرفته و وجوهای اشتراک و افتراق آن‌ها شناسایی و تشریح شده‌اند. درنهایت نیز آرای هر یک از نظریه‌پردازان با نگاه انتقادی موردنقد و تحلیل قرار گرفته است. نتایج حاصل از این مطالعه گویای این واقعیت است که ضمن وجود اشتراکات مهم در اندیشه‌های هر یک از این دانش‌مندان، تفاوت‌های مهمی نیز بین آن‌ها، به‌ویژه میان کلاسیک‌ها با آنتونی گیدنز دیده می‌شود. مارکس و وبر به ترتیب بیش‌تر به متغیرهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در قشربندی اجتماعی تأکید می‌کنند و جامعه را دارای ساختار طبقاتی بالا و پایین می‌دانند؛ اما گیدنز ضمن پذیرش متغیرهای فوق، نقش سن، جنسیت، قومیت، مذهب، آموزش، تحصیلات و مهارت را به‌شدت در قشربندی اجتماعی مهم و جامعه را دارای ساختار طبقاتی چندلایه می‌داند.

واژه‌گان کلیدی: قشربندی اجتماعی، طبقه، آنتونی گیدنز، کارل مارکس و

ماکس وبر.

^۱ استاد جامعه‌شناسی دانش‌گاه هرات

^۲ پژوهش‌گر و تحلیل‌گر حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی

مقدمه

قشربندی اجتماعی، وضعیتی است که افراد را بر پایه برخورداری آنان از کیفیت‌های مطلوب، رتبه‌بندی می‌کند. در جوامع نوین، کیفیت‌های مطلوب عبارت‌اند از: تحصیلات خوب، درآمد بالا، ثروت چشم‌گیر و دارا بودن یک شغل آبرومندانه (کوپن؛ ۱۳۸۷: ۱۷۹).

در تعریف قشربندی اجتماعی از نگاه دینی می‌توان چنین گفت: قشربندی اجتماعی، تفاوت افراد انسانی در میزان برخورداری از ویژگی‌ها و الگوهای معنوی و عقیدتی مثبت؛ مانند ایمان، تقوا، عمل صالح و ... است که به ایجاد مفاهیمی مانند شرک در مقابل توحید، خدپرستی در مقابل هواپرستی، باتقوا در مقابل گنه‌کار و ... مینجامد. هم‌چنین، در تعریفی از نابرابری اجتماعی (قشربندی) گفته شده است؛ نابرابری اجتماعی عبارت‌است از وضعیتی که در چهارچوب آن، انسان‌ها به منابع بالارزش، خدمات و موقعیت‌های جامعه دسترسی دارند. چنین نابرابری هنگامی روی می‌دهد که افراد و گروه‌ها یک‌دیگر را درجه‌بندی و سپس ارزیابی کنند؛ ولی از همه مهم‌تر این است که نابرابری اجتماعی در رابطه با موقعیت‌های متفاوت در ساختار اجتماعی به‌وجود می‌آید.

نابرابری اجتماعی از تفکیک اجتماعی ناشی می‌شود، از سویی به دلیل توانایی انسان در تفسیر پدیده‌ها و روی داده‌است که سرانجام به ارزیابی وی به‌صورت خوب، بد و یا ترجیح‌دادن مینجامد؛ بنابراین، ممکن است ویژگی‌های فردی و موقعیت‌ها و یا نقش‌های متفاوت، که به‌گونه‌ی نابرابرند، از بالادست به پایین دست درجه‌بندی شوند. در این زمینه، نابرابری اجتماعی، به معنی وجهه (پرستیژ) است؛ از سوی دیگر، ممکن است تفکیک اجتماعی از دیدگاه نقش‌ها و موقعیت‌ها، برخ افراد را در موقعیتی قرار دهد که دسترسی بیش‌تری به کالا یا خدمات بالارزش داشته باشند؛ در این صورت، نابرابری اجتماعی به معنی دسترسی داشتن به امکانات موردعلاقه است و خود دسترسی به امکانات، فرد را در رده‌ی بالاتر قرار می‌دهد (رفیع‌پور؛ ۱۳۸۰: ۳۹۵)؛ البته باید گفت: نابرابری، علتی است که هم پرستیژ و هم دسترسی به امکانات، را توأمان به همراه دارد.

قشربندی اجتماعی مفهوم جامعه‌شناختی عامی است که بیان‌گر سلسله‌مراتب اجتماعی در نظام‌ها و ساخت‌های مختلف اجتماعی در جامعه می‌باشد. اصطلاح قشربندی از زمین‌شناسی گرفته شده و عبارت است از دسته‌بندی ترتیبی انسان‌ها بر اساس تمایزات در وضعیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و یا رتبه‌بندی افراد بر اساس مجموعه کیفیت‌های مطلوبی که این افراد به‌طور مشترک دارا هستند؛ بنابراین، قشربندی اجتماعی بر تقسیم جامعه به طبقاتی که افراد آن دسترسی نابرابر به فرصت‌ها و پاداش‌های اجتماعی دارند دلالت می‌کند، افرادی که در رده‌های بالا هستند از مزایایی

که برای دیگر اعضای جامعه و افرادی که در رده‌های پایین هستند، وجود ندارد استفاده می‌کنند (آزاد: ۱۳۹۵: ۱۲۵).

تفکیک بین نظریات کلاسیک و مدرن در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی چندان موردتوافق و دقیق نیست. این مسأله در حوزه مطالعات قشربندی اجتماعی نیز صادق است. پرسش‌هایی که در این مقاله به دنبال پاسخ‌دهی به آن‌ها هستیم عبارت‌اند از:

۱. مفهوم قشربندی اجتماعی به چه معناست و بر چه شرایطی اطلاق می‌شود؟
 ۲. آنتونی گیدنز راجع به قشربندی اجتماعی چه نظریاتی ارائه کرده است؟
 ۳. کارل مارکس و ماکس وبر راجع به قشربندی اجتماعی چه نظریاتی دارند؟
 ۴. نقاط اشتراک و افتراق نظریات مدرن و کلاسیک قشربندی اجتماعی (گیدنز، مارکس و وبر) در چه مواردی است؟
 ۵. نقاط قوت و ضعف نظریات این اندیش‌مندان راجع به قشربندی اجتماعی کدام‌هاند؟
- بنابراین، ما در این مقاله، از نظریه آنتونی گیدنز به عنوان نقطه شروع مطالعات مدرن در زمینه قشربندی اجتماعی، حرکت می‌کنیم و در ادامه با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی به بررسی نقاط اشتراک و افتراق آن با اندیشه‌های کارل مارکس و ماکس وبر در این زمینه می‌پردازیم و پس از آن نقاط قوت و ضعف هر یک از اندیشه‌ها را نشان می‌دهیم.

بررسی نظریات

الف) آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز با آگاهی از نظریه‌های کارل مارکس، ماکس وبر و دورکیم، نظریه ساختی‌شدن خود را درباره طبقه‌های اجتماعی به شیوهی عرضه کرده که یک دیدگاه جامع ترکیبی از آن به وجود می‌آید. از دید او، نظام طبقاتی دو طبقه (بورژوا در برابر پرولتاریا) شیوه کاملاً انتزاعی است؛ به گونه‌ای که بسیاری از طبقه‌های بینابینی را به فراموشی می‌سپارد. وی باور دارد که پایه تفاوت‌های طبقاتی، داشتن و یا نداشتن ابزارهای تولید است. همچنین باور دارد که طبقه‌ها در اثر تفاوت‌های قدرتی گروه‌ها در بازار سرمایه‌داری نیز پدید می‌آیند. در چهارچوب اقتصادی، سرمایه‌داران نسبت به کارگران قدرت بیشتری دارند؛ زیرا دارای حق مالکیت ابزارهای تولید اند؛ درحالی که کارگران تنها حق دارند نیروی کار خود را بفروشند. در این جا گیدنز، حق سومی را نیز یادآور می‌شود و آن حق تملک مهارت‌ها و صلاحیت تحصیلی است. از دید آنتونی گیدنز، این سه حق، یعنی مالکیت، تحصیل یا مهارت و نیروی کار، سه پدیده اساسی در ارتباط با ساخت سه گانه طبقاتی در جوامع پیشرفته‌اند.

طبقه بالا کنترل کننده مالکیت ابزارهای تولید است. طبقه متوسط، بدون تملک ابزارهای تولید، صاحب مهارت‌ها و تحصیلات ویژه‌ای است که آن را در بازار مبادله می‌کند. طبقه پایین یا طبقه کارگر نیز تنها نیروی کار خود را در بازار می‌فروشد (آزاد؛ ۱۳۹۵: ۱۴۸).

از دید گیدنز، روابط طبقاتی سرمایه‌داری، تنها نمونه سلطه یا استثمار در جامعه نیست. بسیاری از شکل‌های استثمار ارتباطی با سرمایه‌داری یا تقسیم طبقاتی ندارند. سلطه و استثمار را می‌توان در دیگر روابط متقارن (میان کشورها، گروه‌های قومی و جنس‌های مخالف) دید؛ به دیگر سخن، در جوامع امروزی، می‌توان گستره‌ی پهن‌تر از نابرابری‌ها را دید. از دید وی، هرچه می‌گذرد، با گسترش نظام اقتصاد جهانی، هم شناخت و هم از میان بردن نابرابری، دشوارتر خواهد بود (همان؛ ۱۴۹).

گیدنز به مانند اکثر وبری‌ها و تمام مارکسیست‌ها، معتقد است که عامل سرنوشت‌ساز در ایجاد نظام طبقاتی «مالکیت / محرومیت از دارایی ابزار تولید است و در نهایت به مانند وبر، بر این نظر است که طبقات به طور عمده حاصل تفاوت در قدرت در میان گروه‌ها و بازار سرمایه‌داری است. او ساختار طبقاتی سه‌گانه‌ی را بر اساس سه عنصر دارایی، مهارت (مهارت‌های شناخته شده و صلاحیت‌های تحصیلی) و نیروی کار یدی می‌داند و بر این اساس جامعه را متشکل از سه طبقه سرمایه‌دار، متوسط نامتجانس و طبقه کارگران یدی می‌داند؛ اما معتقد است که این ساختار سه‌گانه، برحسب میزان ساختاری متغیر است و در زمان و مکان‌های متفاوت به مثابه دسته‌های اجتماعی مشخص و متمایز پدید می‌آیند و بازتولید می‌شوند و از عواملی نظیر نحوه تقسیم نیروی کار در محل کار، روابط مبتنی بر اقتدار در محل کار و الگوی گروه‌بندی توزیعی نام می‌برد که می‌توانند مرزهای بین سه طبقه یاد شده را مشخص‌تر یا مبهم‌تر سازند. گیدنز «قدرت» را به روابط استقلال و وابسته‌گی میان کنش‌گران اطلاق می‌کند، که در آن افراد ویژه‌گی‌های ساختاری سلطه را به کار می‌برند و بازتولید می‌کنند و سلطه را منابع نامتقارن ساخت یافته‌ی می‌داند که از روابط قدرت استخراج و بازسازی شده است. گیدنز معتقد است تضاد طبقاتی که مارکس از آن به عنوان نیروی اساسی انحلال جامعه سرمایه‌داری نام برده است، امروزه این تضاد نهادینه شده و این تضاد، با گسترش سه نوع حقوق شهروندی (حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی) به میزان چشم‌گیری کاهش یافته است (بیات؛ ۱۳۹۱: ۴۲ - ۴۵).

ب) کارل مارکس

پرنفوذترین رویکردهای نظری نظریه‌هایی هست که توسط کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) عنوان شده‌اند. بیش‌تر نظریه‌های بعدی قشر بندی سخت مرهون

اندیشه‌های آن‌ها بوده‌اند. اندیشه‌های مارکس و وبر تأثیری ژرف بر توسعه جامعه‌شناسی داشته، و بسیاری از حوزه‌های دیگر این رشته را نیز تحت تأثیر قرار داده‌است.

بیش‌تر آثار مارکس با قشربندی و بیش از همه با طبقه اجتماعی در ارتباط بوده‌اند، و باوجود این جای شگفتی است که او تحلیل انتظام‌یافته‌یی از مفهوم طبقه ارائه نکرده است؛ بنابراین، مفهوم طبقه در اندیشه مارکس می‌باید از مجموع نوشته‌های او به‌طور کلی بازسازی شود. از آن‌جا که قسمت‌های مختلفی که در آن‌ها از طبقه بحث می‌کند، همواره کاملاً هم‌ساز نیستند، بر سر این که منظور واقعی مارکس چه بوده؟ در میان محققان بحث‌های زیادی در گرفته است؛ باوجود این، رؤس اصلی نظریات او نسبتاً روشن است (بیات؛ ۱۳۹۱: ۵۶ - ۶۱).

ماهیت طبقه از نظر مارکس

برای مارکس، طبقه، گروهی از مردم است که در رابطه مشترکی با وسایل تولید - وسایلی که به کمک آن‌ها معیشت خود را تأمین می‌کنند - قرار دارند. پیش از پیدایش صنعت جدید، وسایل تولید اساساً شامل زمین و ابزاری بود که برای رسیده‌گی به محصولات یا دام‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت (بیات؛ ۱۳۹۱: ۷۱ - ۷۳).

رابطه بین طبقات، به نظر مارکس رابطه بهره‌کشی است. در جوامع سرمایه‌داری امروزی، منبع بهره‌کشی کم‌تر آشکار است، و مارکس توجه زیادی صرف کوشش برای روشن کردن ماهیت آن می‌کند. مارکس استدلال می‌کند که در طول روز کار کارگران عملاً بیش از آن‌چه کارفرمایان برای جبران هزینه اجیر کردن آن‌ها نیاز دارند تولید می‌کنند. این ارزش اضافی منبع سود است، که سرمایه‌داران می‌توانند آن را برای خود به کار برند. فرض کنید، گروهی کارگر در یک کارخانه تولید پوشاک بتوانند روزی یک‌صد دست لباس تولید کنند. فروش نیمی از لباس‌ها درآمد کافی برای صاحب کارخانه فراهم می‌کند، که بتواند دست‌مزد کارگران را بپردازد. درآمد حاصل از فروش باقی‌مانده لباس‌ها به‌عنوان سود برداشت می‌شود (جاهد؛ ۱۳۹۲: ۱۴ - ۱۹).

ج) ماکس وبر

روی‌کرد وبر در مورد قشربندی اجتماعی بر پایه تحلیل مارکس بنا گردیده؛ اما وی آن را تا اندازه‌ی تغییر داده و تکمیل کرده است. دو تفاوت اصلی میان این دو نظریه وجود دارد. نخست، با آن‌که وبر این نظر مارکس را می‌پذیرد که طبقه بر پایه شرایط اقتصادی که به‌طور واقعی تعیین شده است بنا می‌گردد؛ لیکن عوامل اقتصادی بیش‌تری را نسبت به آن‌چه مارکس شناخته است

در شکل‌گیری طبقه مهم می‌داند؛ بنابر نظر وبر، تقسیمات طبقاتی نه تنها از کنترل یا فقدان کنترل و وسایل تولید، بل که از اختلافات اقتصادی که مستقیماً هیچ رابطه‌ی با دارایی ندارند، ناشی می‌شوند. این گونه منابع، به‌ویژه شامل مهارت، مدارک و شرایطی است، که بر انواع مشاغلی که افراد می‌توانند کسب کنند تأثیر می‌گذارد؛ برای مثال، افرادی که دارای مشاغل مدیریت یا مشاغل حرفه‌یی و تخصصی هستند از افرادی که در مشاغل یقه‌آبی‌اند درآمد بیش‌تری داشته و از شرایط کار به‌تری برخوردارند. شرایطی که آن‌ها دارند؛ مانند درجات دانش‌گاهی، دیپلم‌ها و مهارت‌هایی که کسب کرده‌اند، آن‌ها را بیش‌تر از کسانی که بدون این گونه مهارت‌ها هستند «قابل عرضه به بازار» می‌سازد. در سطحی پایین‌تر، در میان کارگران یقه‌آبی، کارگران ماهر می‌توانند دست‌مزدهای بالاتری از کارگران نیمه‌ماهر یا غیرماهر به دست آورند. دوم، وبر دو جنبه‌ی اساسی دیگر قشربندی را علاوه بر طبقه تشخیص می‌دهد. او یکی از آن‌ها را پای‌گاه و دیگری را حزب می‌نامد. درواقع، او مفهوم گروه‌های بلندپایه را از نمونه‌ی رسته‌های قرون وسطایی اقتباس کرده، واژه‌یی را که در زبان آلمانی به‌کاربرده است (اشتاند) دارای هر دو معنا است (بختیاری؛ ۱۳۹۳: ۳۷ - ۴۲).

مفهوم طبقه از نظر وبر

وبر در تعریف طبقه از مارکس چندان فاصله نگرفته بود. به نظر او، «طبقه یک دسته از انسان‌ها را در برمی‌گیرد که:

- اولاً، در ترکیب بخت‌های زنده‌گی شان یک عنصر علی مشترک داشته باشند؛

- دوماً، عنصری که منحصرأ با منافع کالاها و فرصت‌های کسب درآمد بازنمود می‌شود؛

- سوماً، تحت شرایط کالایی یا بازار کار متجلی می‌شود.

وبر از این جهت که می‌گفت پای‌گاه طبقاتی لزوماً به کنش اقتصادی طبقاتی یا سیاسی نمی‌انجامد، بسیار به نظر مارکس نزدیک شده بود (کوزر؛ ۱۳۸۳: ۳۱۳). به نظر می‌رسد آن‌چه وجه اشتراک دو نظریه را می‌سازد این است که وبر تحت تأثیر مارکس، بُعد اقتصادی قشربندی اجتماعی را در نظریه‌اش منظور کرد؛ اما ابعاد دیگری را نیز در نظریه‌اش افزود. وبر دو جنبه‌ی اساسی دیگر در قشربندی اجتماعی، علاوه بر طبقه که ملاحظات بر آن دارد، تشخیص می‌دهد که در بالا اشاره گردید و منزلت و قدرت را نیز در کنار عوامل اقتصادی در ساخت طبقاتی جامعه تعیین‌کننده می‌داند (گیدنز؛ ۱۳۸۳: ۲۴۴؛ کوزر؛ ۱۳۸۳: ۲۱۴؛ وبر؛ ۱۳۸۲: ۲۲۱ - ۲۴۵).

مقایسه و تحلیل نظریات

الف) مقایسه و تحلیل نظریات گیدنز با مارکس

جدول شماره (۱) مقایسه نظریات گیدنز با مارکس

وجه افتراق		وجه اشتراک	مبناها
سیاسی، اجتماعی و فرهنگی	گیدنز	اقتصادی	متغیرهای زمینه‌یی
.	مارکس		
ثروت، قدرت، منزلت اجتماعی، آموزش و مهارت	گیدنز	ثروت و مالکیت	متغیرهای واقعی
.	مارکس		
ثروت، شغل، سن، مذهب، نژاد، جنسیت، تحصیلات و مهارت	گیدنز	دارایی و ثروت	شاخص‌های عینی
زمین	مارکس		
بالا، متوسط، متوسط قدیم، متوسط بالا، متوسط پایین، کارگر بالا، کارگر پایین و فقیر	گیدنز	بالا و پایین	ساخت طبقه
دوگانه (بالا و پایین)	مارکس		

تحلیل جدول شماره (۱)

گیدنز جامعه‌شناس عصر حاضر می‌باشد، که با ترکیب و اصلاح نظریات دانش‌مندان کلاسیک نظیر مارکس، وبر و دورکیم، نظریه ساخت‌یابی را مطرح نموده‌است. او در تحلیل نظریات خود از قشربندی اجتماعی با تأثیرپذیری از وبر، به‌صورت انعطاف‌پذیرتر و دقیق‌تر با این مسأله برخورد نموده است؛ او علاوه بر پذیرش ایده مارکس مبنی بر ماهیت دوگانه ساختار طبقه‌یی، مفهوم طبقه متوسط را وارد ساختار طبقه نموده و آن را از حالت ماهیت دوگانه خارج ساخته است (گیدنز؛ ۱۳۷۷: ۲۳۸ - ۲۴۷). گیدنز استدلال می‌کند که سه حقوق، قدرت، ظرفیت، یعنی دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کاریدی، بنیان ساختار طبقاتی سه‌گانه‌یی است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود (گرب؛ ۱۳۷۳: ۲۰۵)؛ اما از نظر مارکس، مبنای نظام قشربندی همان رابطه مجموعه‌یی از انسان‌ها با ابزار تولید است (کوزر؛ ۱۳۸۳: ۸۲). از نظر وی دو عامل اساسی در تشکیل طبقه دخیل است: شیوه تولید (کشاورزی، پیشه‌وری و صنعتی) و مناسبات تولید (تأمین؛ ۱۳۷۳: ۷). مارکس جامعه را به دو گروه «دارا» و «ندار» تقسیم می‌کند (گرب؛ ۱۳۷۳: ۲۱). نهایت این که معیار گروه‌بندی‌های اجتماعی از نظر وی درآمد و ثروت و به عبارتی بُعد اقتصادی بوده است.

ب) مقایسه و تحلیل نظریات گیدنز با وبر

جدول شماره (۲) مقایسه نظریات گیدنز با وبر

مبناها	وجوه اشتراک	وجوه افتراق
متغیرهای زمینه‌یی	اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی	گیدنز
		وبر
متغیرهای واقعی	مالکیت، قدرت و منزلت اجتماعی	گیدنز
		وبر
شاخص‌های عینی	دارایی، ثروت، مذهب، سن، شغل، نژاد، قومیت و جنسیت.	گیدنز
		وبر
ساخت طبقه	بالا و پایین	گیدنز
		وبر
		گیدنز

تحلیل جدول شماره (۲)

گیدنز جامعه‌شناس عصر حاضر می‌باشد، که با ترکیب و اصلاح نظریات دانش‌مندان کلاسیک نظیر مارکس، وبر و دورکیم، نظریه ساخت‌یابی را مطرح نموده است. او در تحلیل نظریات خود از قشربندی اجتماعی با تأثیرپذیری از وبر، به صورت انعطاف‌پذیرتر و دقیق‌تر با این مسأله برخورد نموده است؛ او علاوه بر پذیرش ایده مارکس مبنی بر ماهیت دوگانه ساختار طبقه‌یی، مفهوم طبقه متوسط را وارد ساختار طبقه‌یی نموده و آن را از حالت ماهیت دوگانه خارج ساخته است (گیدنز؛ ۱۳۷۷: ۲۳۸ - ۲۴۷). گیدنز استدلال می‌کند که سه حقوق، قدرت و ظرفیت، یعنی دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کار یدی، بنیان ساختار طبقاتی سه‌گانه‌یی است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود (گرب؛ ۱۳۷۳: ۲۰۵)؛ اما ماکس وبر، طبقه اجتماعی را مفهوم چندبعدی می‌داند و سه عامل اساسی را در ایجاد آن مؤثر می‌داند، که عبارت‌اند از ثروت، قدرت و منزلت (کوبن؛ ۱۳۷۰: ۱۸۶). در بُعد ثروت، دارایی و سرمایه و درآمد مورد اشاره است و در بُعد قدرت، توانایی اشخاص در تصمیم‌گیری‌های مهم و تأثیرگذار هم‌چون تصمیم‌های حزبی و سیاسی مورد توجه است و در بُعد وجهه و منزلت، برخورداری از احترام مدنظر می‌باشد. خلاصه این که و بر علاوه بر مفهوم طبقه، دو مفهوم دیگر، یعنی پای‌گاه و

حزب را در قشربندی اجتماعی تشخیص داد (گیدنز؛ ۱۳۷۶: ۲۴۴؛ تأمین؛ ۱۳۷۳: ۱۲؛ گرب؛ ۱۳۷۳: ۷۷).

نقد نظریات

هر یک از جامعه‌شناسان فوق در اندیشه‌های شان نکات و معیارهای گوناگونی را در بررسی قشربندی اجتماعی لحاظ کرده‌اند، که قوت‌ها و ضعف‌های شان را نشان می‌دهد. مارکس شرایط اقتصادی صرف را به‌عنوان متغیر زمینه‌یی در نظر می‌گیرد، که نسبت به وبر و گیدنز، که متغیرهای چندگانه‌یی را مدنظر دارند، یک ضعف به‌حساب می‌آید؛ هرچند این یک نقطه قوت در نظریات مارکس نیز می‌باشد؛ زیرا تحقیقات نشان داده است که در بین تمامی متغیرهای تأثیرگذار، اقتصاد وزنی مراتب بیش‌تر نسبت به سایر متغیرها در حرکت جامعه دارد. مارکس در تعیین ساخت طبقاتی جامعه صرفاً دوطبقه بالا و پایین را مدنظر می‌گیرد، هرچند که طبقات کوچک را نیز معرفی می‌کند؛ اما تکیه صرفاً بر دو طبقه بالا و پایین که تضاد بین آن‌ها تعیین‌کننده جهت حرکت تاریخی جوامع است، بر اساس واقعیت‌های عینی امروزی جوامع بشری، یک ضعف می‌باشد؛ زیرا سایر جامعه‌شناسان نشان داده‌اند که در واقعیت کاملاً چنین نیست.

وبر نیز هرچند شالوده نظریاتش را بر پایه اندیشه‌های مارکس بنا می‌کند؛ اما آن را بسط می‌دهد و در کنار متغیر اقتصادی موردنظر مارکس، متغیرهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز به‌عنوان موتور حرکت تاریخی جامعه قلمداد می‌کند، که این یک نقطه قوت مهم در اندیشه وی می‌باشد؛ اما وی هم‌چنان همانند مارکس، در مورد ساخت طبقاتی جامعه همان دو طبقه بالا و پایین را مطرح می‌کند که با توجه به واقعیت عینی جوامع امروزی، یک ضعف به‌حساب می‌آید.

آنتونی گیدنز نیز که نظریه‌پرداز مدرن می‌باشد و بیش‌تر اندیشه‌هایش بر اساس مطالعه و نقد اندیشه کلاسیک‌ها بنا شده است، با پذیرش بسیاری از جهات اندیشه‌های مارکس و وبر، در مورد موتور اصلی حرکت تاریخی جامعه و تأثیر آن در قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی، هر چهار متغیر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را اثرگذار می‌داند، که یک نقطه قوت محسوب می‌شود. وی هم‌چنان در کنار متغیرهایی چون مالکیت، ثروت، قدرت و منزلت، متغیرهای دیگری چون آموزش، تحصیلات، مهارت، و هم‌چنان سن، جنسیت، نژاد، قومیت و مذهب را نیز در قشربندی جامعه مهم می‌داند، که این نیز یک نقطه قوت محسوب می‌شود. گیدنز به لحاظ ساختار طبقاتی جامعه، جامعه را برخلاف پیشینیان که اکثراً با دو طبقه بالا و پایین معرفی می‌کردند، دارای ساختاری با چندین طبقه متعدد معرفی می‌کند، که این با توجه به واقعیت عینی جوامع، یک دید کاملاً واقع‌گرایانه بوده و یک نقطه قوت قوی در اندیشه گیدنز به‌شمار می‌رود.

نتیجه گیری

قشربندی اجتماعی، وضعیتی است که افراد را بر پایه برخورداری آنان از کیفیت‌های مطلوب، رتبه‌بندی می‌کند. در جوامع نوین، کیفیت‌های مطلوب عبارت‌اند از: تحصیلات خوب، درآمد بالا، ثروت چشم‌گیر و دارا بودن یک شغل آبرومندانه. در میان جامعه‌شناسان کلاسیک، نخست کارل مارکس به ارائه تبیینی نظری برای پیدایی جامعه سرمایه‌داری و طبقه‌های گوناگون اندیشید؛ سپس با ارائه نظریه‌های ماکس وبر درباره طبقه‌های اجتماعی، روشنایی بر نظریه‌های مربوط به قشربندی اجتماعی در جامعه‌شناسی تأیید شد. هرچند تفکیک بین نظریات کلاسیک و مدرن در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی از جمله قشربندی چندان مورد توافق و دقیق نیست؛ اما با آن‌هم تفاوت‌های عمیقی هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ کاربردی در بین اندیشه‌های کلاسیک و اندیشه‌های مدرن دیده می‌شود، که نتیجه بررسی‌های این پژوهش، حاکی از آن است که هرچه از گذشته به این‌سو حرکت می‌کنیم، نظریه‌های مطرح‌شده، جامع‌تر و پخته‌تر شده‌اند و بیش‌تر با واقعیت‌های عینی هم‌آهنگ شده‌اند.

ضمن این‌که نظریه‌های قشربندی اجتماعی را به کلاسیک و مدرن دسته‌بندی کرده‌اند، می‌توانیم آن‌ها را به دو دسته جدید نیز تقسیم کرد. دسته نخست، شامل کارل مارکس و ماکس وبر می‌شود، که بیش‌تر بر متغیر اقتصادی و تا حدودی نیز بر متغیرهای سیاسی و اجتماعی در قشربندی اجتماعی تأکید می‌کنند و ساخت طبقاتی جامعه را با دو طبقه بالا و پایین تعریف می‌کنند. دسته دوم، که شامل دانش‌مندانی چون آنتونی گیدنز می‌شود، ضمن پذیرش برخی از مباحث اندیشه دسته اول، تیپ خاصی از نظریه را در مورد قشربندی اجتماعی ارائه می‌کنند. گیدنز در تعیین زیربنای قشربندی اجتماعی بیش‌تر شبیه ماکس وبر عمل می‌کند و متغیرهای چهارگانه اجتماعی را (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) مهم می‌شمارد و اما در مورد متغیرهای واقعی و عینی که در عمل به قشربندی اجتماعی منجر می‌شوند، متغیرهای جانبی را (سن، جنسیت، نژاد، قومیت، مذهب، آموزش، تحصیلات و مهارت) نیز مهم می‌شمارد. به لحاظ ساخت طبقاتی جامعه نیز گیدنز برخلاف مارکس و وبر که جامعه را به طبقات بالا و پایین دسته می‌کنند، آن را به چندین طبقه دسته‌بندی می‌کند از بالای بالا گرفته تا پایین پایین.

سرچشمه‌ها

۱. آزاد، علی‌الله. (۱۳۹۵). تحلیل مقایسه‌وی نظام قشربندی جامعه افغانستان. هرات: عقیل.
۲. بختیاری، میثم. (۱۳۹۳). نظریه‌های قشربندی و نابرابری اجتماعی. کابل: ستاره.
۳. بیات، احمد. (۱۳۹۱). رابطه فرهنگ با ساختار اجتماعی. کابل: اشراق.
۴. تأمین، ملوین. (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی. مترجم: عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: نشر توتیا.
۵. تنهایی، حسین ابوالحسن. (۱۳۷۱). درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: نشر مردنیز.
۶. توسلی، غلام عباس. (۱۳۷۳). آینده بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی. تهران: نشر قومس.
۷. جاهد، عاصم. (۱۳۹۲). ما و ساختار تاریخی نابرابری. کابل: میوند.
۸. رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۸۰). آناتومی جامعه. تهران: نشر دانش‌گاه.
۹. ریشه، گی. (۱۳۷۶). تغییرات اجتماعی. مترجم: منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
۱۰. ریزمن، لئونارد؛ و ماریانوف انگویتا. (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی کلاسیک و مدرن. مشهد: نشر مردنیز.
۱۱. کوزر، لوئیس. (۱۳۸۳). زنده‌گی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. مترجم: محسن ثلاثی. تهران: نشر.
۱۲. کوین، بروس. (۱۳۷۸). درآمدی بر جامعه‌شناسی. مترجم: محسن ثلاثی. تهران: نشر توتیا.
۱۳. گرب، ادوارج. (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر. مترجم: محمدرضا سیاه‌پوش و احمدرضا غروی نژاد. تهران: نشر معاصر.
۱۴. گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی. مترجم: منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۱۵. گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی. مترجم: منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۱۶. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی. مترجم: منوچهر صبوری. تهران: نشر.
۱۷. لیپست، مارتین و هم‌کاران. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. مترجم: جواد افشار کهن. مشهد: نشر نیکا.
۱۸. وبر، ماکس. (۱۳۸۲). دین، قدرت، جامعه. مترجم: احمد. تهران: نشر هرمس.
۱۹. وثوقی، منصور. (۱۳۸۶). مبانی جامعه‌شناسی. تهران: نشر.

